

... خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

الوند بهاری (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی)

در داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی، بیتی هست که معنای مصراع دوم آن در اغلب شرح‌هایی که بر این داستان نوشته‌اند، محلّ اختلاف بوده‌است.

نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۳۷، ب ۲۵۰)

برخی پژوهشگران در باب این مصراع مقاله یا یادداشتی نوشته‌اند. تازه‌ترین آن‌ها مقاله کوتاه دکتر سعید حمیدیان است (← حمیدیان ۱۳۸۷) که در آن چکیده بحث‌های پیشینیان نیز گزارش شده‌است (همان، ۴۸ و ۴۹). از این مقاله چنین برمی‌آید که عبارت «ز پهلوی» در این مصراع شاهنامه «اصطلاح» و مترادف «از قَبَل» است. حمیدیان شواهدی هم برای کاربرد این عبارت به همین معنا از سروده‌های شاعران دیگر آورده‌است؛ از جمله این بیت کلیم کاشانی:

باریک‌بینی‌ات چو ز پهلوی عینک است باید ز فکر دلبر لاغرمیان گذشت

(همان، ۵۲)

اما در آن مقاله نیامده‌است که همین عبارت «از پهلوی خود خوردن» هم مکرر در سروده‌های شاعران فارسی‌گو به‌کار رفته‌است؛ نمونه را، در دفتر چهارم مثنوی مولانا، در «قصه عطاری که سنگ ترازوی او گِل سرشوی بود و دزدیدن مشتری گِل خوار از آن گِل، هنگام سنجیدن شکر، دزدیده و پنهان» این عبارت را دو بار می‌بینیم؛ یکی آنجا که عطار با خود می‌گوید:

گر بدزدی وز گِل من می‌بری رو که هم از پهلوی خود می‌خوری

(مولوی ۱۳۷۱، ص ۳۱۲)

و دیگر بار در این تمثیل که در ادامه داستان آمده‌است:

مرغ زان دانه نظر خوش می‌کند دانه هم از دور راهش می‌زند
 کز زنای چشم حظی می‌بری نه کباب از پهلوی خود می‌خوری؟

(همانجا)^۱

روشن است که در این ابیات، لفظ «پهلوی» در معنای حقیقی خود به‌کار رفته و این کل عبارت «کباب از پهلوی خود خوردن» است که معنای کنایی دارد و شاعران دیگری نیز آن را بارها در معنای «به خود آسیب رساندن» به‌کار گرفته‌اند:

گاو خرف‌خوی بدطبیعت نادان جز که ز پهلوی خود کباب نیابد

(ظهیر فاریابی، از دهخدا ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۱۰)

ظالم که کباب از جگر ریش خورد چون درنگری ز پهلوی خویش خورد

(یحیی نیشابوری، از دهخدا ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۱۸۹)

در امثال و حکم نیز شواهدی برای «از استخوان خود خوردن» (← ج ۱، ص ۱۰۰) و «از ران خود کباب خوردن» (← ج ۱، ص ۱۳۲) (که معنایی مشابه کنایه ما نحن فیه دارند) آمده‌است. با تکیه بر این شواهد می‌توان گفت «از پهلوی خود [کباب] خوردن» از عبارت‌های کنایی فارسی بوده‌است. چنان‌که در سروده‌های شاعران دیگر نیز شواهدی برای آن می‌توان یافت:

۱. مصراع اوّل بیت اخیر را به چند صورت خوانده و تفسیر کرده‌اند؛ ما آنچه را در نسخه قونیه بود، از روی چاپ عکسی، نقل کرده‌ایم. نیکلسون آن را «گر زنای چشم...» ضبط کرده‌است؛ اما با توجه به روایاتی در باب «زنای چشم» و وجود شواهدی برای آن در غزلیات شمس، وجه اخیر صحیح‌تر می‌نماید (تفصیل مطلب را در شروح مختلف مثنوی، ذیل همین بیت، می‌توان دید. نیز ← شفیع کدکنی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۱۳ و ۶۱۴).

- می‌خورم، چون شمع، از پهلوی خود تا زنده‌ام می‌دهم خود را تسلی بر کباب خام خویش
 (سیدای نسفی ۱۳۸۲، ص ۲۹۹)
- جانب هنگامه ای پروانه، تکلیفم مکن می‌خورم تا زنده‌ام، چون شمع، از پهلوی خویش
 (همان، ص ۳۰۰)
- مَه تمام ز پهلوی خود خورد روزی ز خوان خویش مهیا غذای دل باشد
 (صائب تبریزی ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۸۵۹)
- دل خوردن است قسمت کامل، که ماه نو روزی خورد ز پهلوی خود چون تمام شد
 (همان، ج ۴، ص ۱۹۷۵)
- غذا به گر خورم از پهلوی خویش کز آن گسترده‌خوان بهر بداندیش
 (وصال شیرازی، از وحشی بافقی ۱۳۳۵، ص ۲۸۴)
- پهلوی خود می‌خورم، چون شمع، از خود می‌روم ره‌نورد وادی تسلیمم، از زادم می‌رس
 (بیدل دهلوی ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۴۳۷)^۱
- و شواهدی برای امثال معادل آن:
 چو از ران خود خورد باید کباب چه گردم به دریوزه چون آفتاب؟
 (نظامی ۱۳۸۱، ص ۴۵)
- کسی تا کی خورد، چون شمع، رزق از استخوان خود؟
 به دندان گیرد، از افسوس، هر ساعت زبان خود؟
 (صائب تبریزی ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۵۴۲)
- آماده است از دل پر خون شراب ما در آتش است از جگر خود، کباب ما
 (صائب ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۶۶)
- در متون متثور فارسی نیز شواهدی از کاربرد این کنایه می‌توان یافت:
 «... از جگر خود کباب کردن و از خون خود شراب ساختن به که از کاسه و کاس دیگران طعام و شراب خوردن.» (حمیدالدین بلخی ۱۳۷۲، ص ۶۵)

۱. با آنکه این بیت‌ها سروده شاعرانی است که همگی چند قرن با فردوسی فاصله دارند و در دوره‌ای خاص می‌زیسته‌اند، به نظر می‌رسد در این بحث لغوی بتوان به این ابیات استناد کرد. فراموش نشود که در آغاز مطلب هم بیت‌هایی از مولانا آوردیم و در امثال و حکم هم شواهدی از شعر شاعران دیگر می‌توان یافت.

«چون میزبان بر کنار خوان نشیند و خود را در میان بیند طعمه از جگر خود خوری به که از نان او، و شربت از خون خود آشامی به که از خوان او.» (جامی ۱۳۸۷، ص ۴۲)

براساس این نمونه‌ها، عبارت «از پهلوی خود خوردن» (و نظایر آن) را می‌توان از کنایه‌های رایج در فارسی کهن و به معنای «به خود رنج و آسیب رساندن یا لطمه زدن» دانست. در تمام شواهد فوق، اگر «ز پهلوی» را «از قبل» معنا کنیم، معنایی کلی، و چه‌بسا مبهم، حاصل می‌شود و اگر لفظ «پهلوی» را به معنای حقیقی و کل عبارت را به معنایی همچون «به خود آسیب رساندن» در نظر بگیریم، معنایی صریح‌تر به‌دست می‌آید. البته، بر معنای پیشنهادی حمیدیان (۱۳۸۷) برای «ز پهلوی» خرده‌ای نمی‌توان گرفت و شواهد بسیاری برای آن - علاوه بر بیت‌هایی که در آن مقاله نقل شده‌است - می‌توان آورد و چنان‌که نوشته‌اند، در اغلب آن‌ها، کلمه یا کلماتی هم هست که با «پهلوی» نوعی ایهام [غالباً «ایهام تناسب»] می‌سازد. آنچه کوشیدیم در این مختصر اثبات کنیم، معنای اصطلاح «ز پهلوی خود خوردن» است که در شرح این مصراع از داستان «رستم و سهراب» باید آن را در نظر گرفت؛ چنان‌که دکتر فتح‌الله مجتبائی در یادداشت‌های خود در باب داستان «رستم و سهراب» (به تصحیح مجتبی مینوی) نوشته‌است:

«... امام محمد غزالی در نصیحة الملوك (طبع انجمن آثار ملی، ۳۰۶) این مثل^۱ را به‌صورت کامل‌تری ذکر کرده‌است: "... و مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار بخورد تا فربه شود، و فربه‌ی او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند.» (مجتبائی ۱۳۵۳، ص ۸۴۰)^۲

گفتنی است که مثل «از پهلوی خو می‌خوره» (= از پهلوی خویش می‌خورد) به معنای «در کار خویش زیان می‌کند» در لهجه هروی رایج است (فکرت ۱۳۷۶، ص ۱۹۹) و چه‌بسا نظایر آن را در میان مثل‌های نواحی مختلف نیز بتوان یافت و به نظر می‌رسد در گزارش مصراع فردوسی معنای این مثل را هم باید در نظر داشت.^۳

۱. تأکید از نگارنده است.

۲. مجتبائی (← ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]، ص ۶۸۴ و ۶۸۵)، دو سال بعد، در مقاله‌ای نوشت که این داستان «ظاهراً از هند به یونان رفته و از یونان به ایران رسیده‌است». در همان مقاله، دو روایت از اصل بودائی این افسانه از جاتکه نقل شده‌است.

۳. وقتی قرار شد این نوشته، پس از مشکلاتی که سبب تأخیر فراوان در انتشار آن شد، در فرهنگ‌نویسی به چاپ برسد، دکتر علی‌اشرف صادقی، مرا از مقاله آقای هادی اکبرزاده (← ۱۳۸۹، تأملی دیگر بر مصراع 'خورد گاو نادان ز پهلوی خویش'، کتاب ماه ادبیات، شماره ۴۰، ص ۴۰-۴۳) آگاه کردند. آنچه مسلم است، من و ایشان،

منابع:

- بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق (۱۳۸۶)، غزلیات بیدل، مقدّمه و ویرایش از محمّدسرور مولایی، نشر علم، تهران.
- جامی، عبدالرحمان (۱۳۸۷)، بهارستان، به تصحیح اسماعیل حاکمی، اطلاعات، تهران.
- حمیدالدین بلخی (۱۳۷۲)، مقامات حمیدی، به تصحیح رضا انزابی‌نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۷)، «خورّد گاو نادان ز پهلوی خویش»، بخارا، شماره ۶۸ و ۶۹ (آذر - اسفند، ص ۴۸-۵۲).
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳)، امثال و حکم، امیرکبیر، تهران.
- سیدای نسفی، میرعابد (۱۳۸۲)، دیوان، به اهتمام حسن رهبری، الهدی، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمّدرضا (۱۳۸۸)، غزلیات شمس تبریز، سخن، تهران.
- صائب تبریزی، محمّدعلی (۱۳۶۴-۱۳۶۷)، دیوان، به کوشش محمّد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- فکرت، محمّدآصف (۱۳۷۶)، فارسی هروی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۵۳)، «چند نکته دربارهٔ رستم و سهراب» بنیاد شاهنامه (۲)، سخن، دوره ۲۳، ص ۸۳۹-۸۵۶.
- مجتبائی، فتح‌الله (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، «داستان‌های بودائی در ادبیات فارسی؛ داستان گاو نادان»، سخن، دوره ۲۵، ص ۶۸۳-۶۸۸.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۱)، مثنوی معنوی، چاپ عکسی از روی نسخهٔ قونیه (کتابت: ۶۷۷ قمری)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱)، شرفنامه، با تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.
- وحشی بافقی، شمس‌الدین محمّد (۱۳۳۵)، دیوان وحشی بافقی، با مقدّمه ایرج افشار، امیرکبیر، تهران.



→

بی‌خبر از هم، در این باب نوشته‌ایم. بیش از نیمی از مقالهٔ ایشان، مرور مفصّل آراء پیشینیان است، که آقای دکتر حمیدیان نیز در مقالهٔ خود به اختصار به آنها اشاره کرده بودند. سپس شواهدی از متون منظوم آورده‌اند که بعضی از آنها در نوشتهٔ من هست و بعضی دیگر نیست؛ اما از آنجاکه این یادداشت قبل از چاپ آن مقاله نوشته شده بود و نیز در مقالهٔ ایشان اشاره‌ای به امثال معادل و شواهد متون منثور نشده‌است، فکر کردم بد نیست این یادداشت هم چاپ شود. در هر حال، فضل تقدّم از آن ایشان است.